

## فرامرزنامه

دکتر جلال خالقی مطلق

### شهرت داستان

چنانکه بلعمی از گزارش تاریخ بلعمی<sup>(۱)</sup> و زهت‌نامه علائی<sup>(۲)</sup> و مجمل‌التواریخ<sup>(۳)</sup> و تاریخ سیستان<sup>(۴)</sup> و اشارات فرخی شاعر بر می‌آید، داستان فرامرز در سده‌های چهارم و پنجم هجری شهرتی فراوان داشت. بر طبق تاریخ سیستان «اخبار فرامرز جداگانه دوازده مجلد» بوده است. شهردان مؤلف زهت‌نامه علائی در کتاب خود دو روایت کوتاه از ماجراهای فرامرز را در هند نقل می‌کند. فرخی سیستانی نیز در قصاید خود به فرامرز، از جمله به افسانه نبرد او با اژدها اشاره می‌کند که خود دلیلی بر شهرت داستان فرامرز در آغاز سده پنجم است:

شنیده‌ام که فرامرز رستم اندر سند

بکشت مار و بدان فخر کرد پیش تبار

آن نمایی که فرامرز نداست نمود

به دلیری و به تدبیر، نه از خیره‌سری<sup>(۵)</sup>

داستانی که مآخذ بالا از آن نام برده‌اند، همه روایات مشهور فرامرز بوده

است که پس از آنکه به دست سرایندگان جامه نظم پوشیده است، صورت‌منثور آنها مانند صورت‌منثور بسیاری از حماسه‌های دیگر فارسی چون شاهنامه و گرشاسپ‌نامه و جز آن از دست رفته است.

آنچه امروزه از افسانه‌های فرامرز پسر رستم در دست است - تا آنجا که من می‌شناسم - نخست دو فرامرزنامه منظوم است و دیگر شرح ماجراهای فرامرز در میان روایات شاهنامه، کوش‌نامه، برزنامه، بیژن‌نامه، جهانگیرنامه، بهمن‌نامه، و بانو گشسپ‌نامه. گذشته از این کتابها، فرامرز در روایات ملت‌هایی که از دیرباز بایران دارای آمیزش فرهنگی بوده‌اند نیز مانند بسیاری دیگر از پهلوانان حماسه‌های ایرانی نفوذ کرده است که از آن میان باید از روایات ارمنی نام برد.

ما در این گفتار پس از اشاره‌ای کوتاه به ماجراهای فرامرز در شاهنامه و نزهت‌نامه و روایات ارمنی، سپس به موضوع اصلی گفتار خود، یعنی بررسی فرامرزنامه‌های منظوم و مآخذ منشور آنها می‌پردازیم و دوری از درازی سخن را چشم می‌پوشیم از شرح ماجراهای دیگر فرامرز در حماسه‌های دیگر فارسی.

### فرامرز در شاهنامه

در شاهنامه نیز از فرامرز چند جایی سخن رفته است. نخستین ورود او به صحنه حوادث در لشکرکشی رستم به توران است به کشیدن کین سیاوش. در این لشکرکشی فرامرز پیشرو سپاه است<sup>(۶)</sup> و در توران در نبردی تن به تن و رازاد شاه سپیجانب را می‌کشد و سرخه پسر افراسیاب را به بند می‌کشد، ولی در نبرد بعدی حتی به اتفاق گیو حریف پیلسم نمی‌گردند<sup>(۷)</sup> که نمایشی است برای نشان دادن نیروی رستم که سپس یک تنه پیلسم را از پای در می‌آورد. در داستان دوازده رخ کیخسرو رستم را به همراهی فرامرز به هند می‌فرستد و سفارش

می‌کند که پس از گشودن هند فرامرز در آنجا بماند.<sup>(۸)</sup> فرامرز در لشکرکشی توس به توران هم شرکت دارد و پیشرو سپاه رستم است. در اینجا پی می‌بریم که فرامرز بخاطر نام وشهرت رستم بر خلاف پهلوانان دیگر دارای درفش جداگانه‌ای نیست، بلکه همان درفش هفت‌شاخ ازدهاپیکر و سیاه‌رنگ رستم را حمل می‌کند.<sup>(۹)</sup>

(این مطلب که فرامرز به خاطر مقام رستم درفشی جداگانه نداشته از توجیحات بعدی است و علت اصلی این بوده که درفش سیاه‌رنگ ازدهاپیکر، درفش تمام این خاندان است و اصل آن هم به گرشاسپ برمی‌گردد و نه به رستم.)

در داستان رستم و اسفندیار، مهرانوش پسر اسفندیار به دست فرامرز کشته می‌شود<sup>(۱۰)</sup> و پس از آن در داستان شغد فرامرز را بر سر نعش پدر می‌بینیم. پس از مرگ رستم فرامرز به کابل لشکر می‌کشد و آنجا را به کین پدر ویران می‌سازد.<sup>(۱۱)</sup> آخرین باری که در شاهنامه با فرامرز روبه‌رو می‌گردیم، در داستان بهمن است. پس از آنکه بهمن سیستان را به کین پدر ویران و زال را به بند می‌کشد، فرامرز به شنیدن این خبر از بست لشکر می‌کشد، ولی سرانجام در نبردی به دست یازاردشیر اسیر و به فرمان بهمن او را نرده بر دار می‌کنند.<sup>(۱۲)</sup> تفصیل لشکرکشی بهمن به سیستان و کشته شدن فرامرز و نبرد بهمن با دختران رستم و آذر برزین پسر فرامرز و دیگر افراد خاندان رستم موضوع کتاب بهمن‌نامه است.

### فرامرز در نزهت‌نامه علائی

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، در نزهت‌نامه علائی نیز که شهردان بن‌ابی‌الخیر رازی در پایان سده پنجم با آغاز سده ششم هجری نوشته است،

دورویات کوتاه از ماجراهای فرامرز در هند آمده است که هر دو به نثر است. از این دو روایت یکی نبرد فرامرز با هندوی است به نام جیجاو. به فرمان جیجاو فیلی را بر او (بر جیجاو) می‌آغالند «و او خرطومش بگرفت و چندانکه کوشید پیل ازورهایی نیافت تا پاره پاره از خرطومش گسسته شد». این جیجاو سرانجام در نبرد با فرامرز کشته می‌شود. روایت دوم جنگ فرامرز با رای هند است. در اینجافرامرز را در دره‌ای کشاند او را خلع سلاح می‌کنند تا آنکه رستم می‌رسد و فرامرز را رهایی می‌دهد و آن‌گاه بهم لشکر رای هند را می‌شکنند و از پس آن رستم رای را با خود به ایران می‌برد و در ایران کیخسرو از گناه او در می‌گذرد و تاج و تخت او را بدو بر می‌گرداند.

شهمردان این دو روایت را از کجا گرفته بوده است؟ شهمردان در کتاب خود گرفتگاه تک‌تک روایات خود را به دست نداده است، بلکه بطور کلی از دو چشمه نام می‌برد. یکی کتابی که پیروزان معلم شمس‌الملوک فرامرز علاءالدوله امیر طبرستان، در میانه سده پنجم از پهلوی به پارسی دری ترجمه کرده بود و بخش از آن در اصفهان به دست شهمردان می‌افتد. و دیگر دفتری چند از کتابی که رستم لارجانی در آغاز سده پنجم در زمان شمس‌الدوله دیلمی در همدان تألیف کرده بود.<sup>(۱۳)</sup> این چشمه دوم که به سخن مؤلف آن شرح فرمانروایی شاهان بوده «از اول عهد کیومرث تا پادشاهی شمس‌الدوله ابوطاهر بن بویه» به معیار شاهنامه‌ها قاعده بایست فاقد داستان فرامرز در هند بوده باشد و شهمردان از این کتاب بیشتر مطالب مربوط به شاهان و شهرها و بناها را گرفته است. پس او دو روایت فرامرز را باید از ترجمه پیروزان گرفته باشد. اینکه امیر طبرستان که پیروزان معلم او بوده و کتاب را برای او ترجمه کرده، خود فرامرز نام داشته‌است، نیز این گمان را نیرو

می دهد.

### فرامرز در روایات ارمنی

در زبان ارمنی پهلوان اصلی روایات ایرانی که زیر نام «رستم زال» شهرت دارند، برزو است و فرامرز و حتی رستم در این روایات نقش چندان مهمی ندارند. بر طبق یکی از این روایات، رستم پانزده ساله پس از کشته دیو سرخ از دختری زیبا به نام گلپری که رستم او را از کاخ دیو رهایی داده دارای چند فرزند می گردد، از آن میان یکی هم فرامرز است که نام او در روایات ارمنی گوناگون آمده است.<sup>(۱۴)</sup> از مهم ترین ماجراهای فرامرز در روایات ارمنی، نبرد او به اتفاق زال با شاه دربند است که با سپاه خود شهر ساسون را محاصره کرده است. در هنگامه نبرد آواز گرز فرامرز از دور به گوش برزو می رسد و او به اتفاق رستم به کمک زال و فرامرز می شتابند و لشکر دشمن را در هم می شکنند. زال به پاداش دلیری برزو به شانه راست او نشان می بندد. فرامرز از این کار زال می رنجد و شهر خود را ترک می کند. ولی سرانجام میان آنها صلح می افتد. دیگر از کارهای فرامرز در روایات ارمنی گرفتن اسبی آتشی رنگ است که هر روز می آمده و گله اسبان پادشاه را به دریا می رانده و به کشتن می داده است.

(همان گونه که بسیاری از ماجراهایی که به پهلوان حماسی نسبت می دهند در اصل همان هایی است که به پدر و نیای او نیز نسبت می داده اند، و یامثلاً رزم افزار پهلوان بیشتر همان سلیح پدر یا نیای اوست، به همان گونه اسب پهلوان نیز با همان اسب پدر است، چنانکه در مورد بهزاد اسب سیاه سیاوش می بینیم که به پسر او کیخسرو (و پس از او به گشتاسپ) می رسد،<sup>(۱۵)</sup> و یا از نژاد اسب پدر است، چنانکه بر طبق یک روایت اسب سهراب، و بر طبق فرامرزنامه اسب فرامرز

هر دو از نژاد رخشانند.<sup>(۱۶)</sup> از این رو می‌توان گفت که آتشی رنگ‌بودن اسب فرامرز اشاره‌ای است به اینکه بر طبق روایات ارمنی نیز اسب فرامرزاز نژاد رخش بوده است. چون رنگ رخش بنا بر روایات کهن ارمنی سرخ روباهی است که برابر همان بور شاهنامه است.<sup>(۱۷)</sup> همچنین در شاهنامه نیز رنگ رخش به «چون داغ گل سرخ بر زعفران» و «آتش» مانند شده است.<sup>(۱۸)</sup>

اینکه بر طبق روایت ارمنی این اسب آتشی رنگ گله اسبان پادشاه را به دریا می‌رانده، اشاره‌ای است به اینکه اصل این اسب از دریا است که باز ارتباط آن را با رخش می‌رساند: در یک روایت ماندایی آمده که رخش پیش از آنکه به چنگ رستم بیفتد تازه از دریا آمده بود. و در یک روایت ارمنی و گُردی چنین آمده که رستم در وقتی که به مهلکه‌ای افتاده بود، خداوند را در خواب دید که به او می‌گوید لگامی درست کند و به دریا اندازد. رستم به فرمان خداوند رفتار می‌کند و از پس آن بی‌درنگ رخش از امواج دریا نمایان می‌گردد و رستم را به خانه می‌رساند. موضوع دریایی بودن نژاد رخش در شاهنامه و دیگر حماسه‌های منظوم فارسی نیامده است، ولی مانند آن را در قصه‌های ایرانی و روایات حماسی شفاهی می‌شناسیم. از جمله بر طبق یک روایت شفاهی رستم در جستجوی اسبی در خور خود، به دستور سیمرغ به کنار دریا می‌رود: «عده‌ای می‌گویند وقتی رستم به کنار دریا رسید آنجا مادیانی دید که می‌چرد و کره‌ای همراه اوست که آن کره همان اسب رستم بود. عده‌ای می‌گویند کره‌ای که اسب رستم شد همراه مادیانی از دریا بیرون آمد و عده‌ای می‌گویند مادیانی از دریابرون آمد که شکم داشت و همانجا کره‌ای زایید که آن کره اسب رستم شد.»<sup>(۱۹)</sup> همچنین در حماسه آذربایجانی کورواغلو نیز پهلوان داستان دارای دو اسب است به نامهای قیرات و

دورات که از گشن دادن مادینانی با اسبان دریایی زاده‌اند. موضوع دریای بودن نژاد رخش بی‌گمان از باورهای کهن ایرانی سرچشمه گرفته‌است و با آنچه در اوستا در تیشتریشث آمده بی‌رابطه نیست. در آنجا نیز ستاره تیشتر به صورت اسب سفیدی به دریا می‌رود و به موجی نیرومند و زیبا مانند شده است.

### فرامرنامه

از میان افسانه‌های فرامرز به زبان فارسی که در آن‌ها فرامرز پهلوان اصلی داستان است، اکنون دو منظومه به وزن متقارب (وزن شاهنامه فردوسی) در دست است که در زیر به بررسی دستنویس‌ها، محتوی، مآخذ و نام سراینندگان آنها خواهیم پرداخت.

### فرامرنامه نخستین

از این منظومه که تنها شرح ماجراهای فرامرز در هند است دو نسخه ناقص از سده دوازدهم هجری یکی در کتابخانه ملی پاریس<sup>(۲۰)</sup> و دیگری در موزه بریتانیا<sup>(۲۱)</sup> در دست است. همچنین در موزه بریتانیا دستنویسی از شاهنامه هست<sup>(۲۲)</sup> که در میانه سده سیزدهم هجری نوشته شده است و در آن جز از متن شاهنامه برخی از قطعات و داستان‌های حماسی سده پنجم و آغاز سده ششم هجری نیز آمده است، از آن میان یکی نیز همین منظومه ناقص فرامرنامه است. گذشته از این سه دستنویس این داستان در فرامرنامه چاپ هند نیز هست که ما هنگام شرح فرامرنامه دوم بدان اشاره خواهیم کرد. دستنویس موزه بریتانیا پیرامون ۱۶۳۰ بیت و دستنویس موزه ملی پاریس پیرامون ۱۵۶۰ بیت و این داستان در دستنویس شاهنامه‌ای که سخن آن رفت پیرامون ۱۵۴۰ بیت دارد،

شمار بیت‌های این داستان را در چاپ هند ندارم، ولی گمان می‌کنم میان ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ بیت باشد.

### چکیده داستان

داستان‌های فرامرزنانه و بیژن و منیژه و یکی دو داستان کوچک دیگر همگی با صحنه‌ای همسان آغاز می‌گردند: روزی شاه ایران با پهلوانان به میگساری نشسته است که ناگهان دادخواهی از راه می‌رسد و از بیدادی که بر اورفته شکایت می‌کند. (از راه یک روایت ماندایی که ما در فرصتی دیگر آن را نقل خواهیم کرد، می‌توان پی برد که در ریخت کهن این روایات جای اصلی این صحنه‌های میخواری و دادخواهی در بارگاه فرمانروایان خاندان گرشاسپ در سیستان بوده است. ولی سپس تر هنگام دخول روایات سیستان در دیگر روایات ایرانی جای این صحنه‌ها را به دربار شاهان ایرانی منتقل کرده‌اند). بارگاهی که در آن شاه و پهلوانان به میگساری نشسته‌اند بارگاه کیکاووس است و دادخواه نوشاد شاه هند:

به نام خداوند روزی دهان  
یکی قصه آرم برون از نهان  
به توفیق آن قادر کردگار  
کنم نظم‌ها چون در شاهوار  
ز مردی و جنگ فرامرز گو  
بگویم کنون داستان‌ها، شنو

یکی روز با رامش و میگسار



نشسه دلیران بر شهریار  
 شه و پهلوان بر سر انجمن  
 فریبرز و طوس و گو پیلتن  
 فرامرز و گودرز و بهرام و گیو  
 چو گنهم و گرگینم و رهام نیو  
 که ناگه در آمد یکی نامدار  
 که او بار خواهد بر شهریار

این نامدار فرستاده نوشاد شاه هند است و آمده است تا از کیکاووس برای دفع دشمنان شاه هند یاری جوید. دشمنان نوشاد عبارتند از: یکی کناس دیومردار خوار که هر ساله آمده و دختری از شاه هند را می‌رباید و تاکنون سه دختر او را ربوده است. دیگر کیدشاه که از نوشاد باژ گران می‌ستاند. سه دیگر گرگی دربیسه مرزقون که به زبان آدمیان سخن می‌گوید و به نام «گرگ گویا» شهرت دارد. چهارم اژدهایی دژم و پنجم سی هزار کرگردن در بیسه خوم سار. از میان پهلوانان ایران نخست تنها فرامرز است که برای رفته به هند و دفع دشمنان نوشاد خود راد او طلب می‌کند. ولی سپس بیژن گیو نیز به او می‌پیوندد و هر دو به همراهی گروهی از پهلوانان از جمله گرگین و زرسپ‌نوس به سوی هند رهسپار می‌گردند. در هند فرامرز نخست کناس دیو را میکشد و سه دختر نوشاد را از بند دیو رهامی سازد (دو تن از آنها دل‌افروز و گل‌افروز نام دارند) و پس از کشتن کناس دیو به گنج او نیز دست می‌یابد. بر روی این کنج کتیبه‌ای است نوشته ضحاک خطاب به فرامرز، پس از آن به جنگ گرگ گویا می‌روند. پهلوان اصلی این نبرد بیژن است. بیژن در نبرد با کرگ به پشت او می‌نشیند و عفریت او را با

خود به غاری می‌برد که در آنجا گنج نوشزاد جمشید است. در اینجا نامه‌ای از نوشزاد خطاب به فرامرز می‌یابند.

(مانند این صحنه‌ها را که پهلوان عصر به گنج و پندنامه یکی از شاهان گذشته دست می‌یابد و حتی خود مرده با پهلوان گفتگو می‌کند و با او سخنان پندمند می‌گوید، در داستانهای دیگر از جمله در گرشاسپ‌نامه هنگام زیارت گرشاسپ از دخمه سیامک نیز می‌بینیم. خواست از این نمایش، اثبات حقانیت و صلاحیت و سزاواری پهلوان در احراز مقام جهان پهلوانی عصر است.<sup>(۲۳)</sup> مضمون نامه‌ها و گفتارها که غالباً درباره بی‌اعتباری و ناپایداری جهان و اندیشه‌های فATALISM و خواندن به دادودش و ترک آز و رشک و خشم است، از نفوذهای زروانیسم زمان ساسانی در داستانهای حماسی است که شاهنامه نیز از آن بی‌بهره نیست).

نبرد فرامرز با اژدها نه تنها بزرگ‌ترین رویداد داستان، بلکه در شمار یکی از افسانه‌های کهن حماسی ایران است، و چنانکه از اشاره فرخی به این افسانه برمی‌آید، مشهورترین ماجرای فرامرز بوده است. فرامرز در نبرد با اژدها دست به نیرنگ می‌زند. بدین ترتیب که دستور می‌دهد دو صندوق ساخته آنها را بر دوگردونه استوار کنند. سپس خود با بیژن به درون صندوق‌ها می‌روند و گرگین گردونه‌ها را تا نزدیکی خانه اژدها رانده، خود با شتاب بر می‌گردد. اژدها به نیروی دم خود گردونه‌ها را با اسب و صندوق می‌بلعد. آن‌گاه فرامرز و بیژن در شکم اژدها از صندوق بیرون می‌آیند و اژدها را از درون شکم او از پای درمی‌آورند و سپس پهلوی او را شکافته بیرون می‌جهند.

(دلیل آویزش بدین نیرنگ، با آن که در داستان سخنی از آن نیست،

دراصل زخم ناپذیری پوست اژدها بوده است. نگارنده در گفتاری که در پژوهش ریشه اسطوره ببر بیان (جامه زخم ناپذیر رستم) نوشته است، این موضوع را مورد بررسی قرار داده است).

بالاخره پس از آنکه فرامرز کرگدن‌ها را نیز می‌کشد، رهسپار جنگ کید می‌گردد. در این جنگ نخست سمنرخ دختر کید (دختر دیگر او سمنبر نام دارد) در نبرد با زرسپ اسیر می‌گردد و زرسپ او را نزد فرامرز می‌آورد:

فرامرز گفتنش سمنرخ توی  
 که داری به میدان رگ پهلوی  
 کله خودش از سر فگندند خوار  
 پدید آمد آن گوهر آبدار  
 رخی چون بهار و لبی همچو نوش  
 به گرد لبان شکرستان به جوش  
 بفرمود کاین را بسازید بند  
 ولیکن چو جاننش نهید ارجمند

سرانجام گروهی از پهلوانان کید به دست فرامرز و یاران او کشته یا بندی می‌گردند و خود کید نیز می‌گریزد. اکنون نوشاد راه را تا جایگاه کید برای فرامرز شرح می‌دهد:

«تا کشور کید صد فرسنگ بیابان بی‌راه است (۱). پس از آن سرزمین کید است. نخست شهری پیش می‌آید به نام نیکنور از آن پهلوانی به نام نوشدار (۲). در شصت فرسنگی آن مرز سرنج است (۳). شش روز دور از آنجا مرزددی است

به نام ستوریا سنور (۴). از آنجا پس از دو روز راه مرز اروند شاه‌قرار گرفته است (۵). در این سرزمین برهمنی است که هزار سال از عمر او می‌گذرد. مردی با فرهنگ و سرگذشت دان. مرز سپسین گلیو نام دارد (۶). پس از آن شهر دهلی پدیدار می‌گردد که در آن جیپال فرمانروایی می‌کند (۷).»

(گرچه در داستان جایی سخن از هفت‌خان فرامرز نیامده است، ولی چنانکه شماره‌گذاری ما نشان می‌دهد، در فرامرزنامه نیز راه پر خطری که پهلوان داستان باید طی کند دارای هفت منزل است و احتمالاً در صورت اصلی داستان آن را هفت‌خان فرامرز می‌نامیده‌اند).

فرامرز نیک‌نور را می‌گشاید و شاه آنجا نوشدار را به بند می‌کشد. نوشدار راهنمایی فرامرز را به جایگاه کید به عهده می‌گیرد.

نقش نوشدار در اینجا مانند همان نقش اولاد در هفت‌خان رستم و یا نقش گرگسار در هفت‌خان اسفندیار است. این موضوع گمان پیشین ما را در مورد هفت‌خان فرامرز نیرو می‌دهد.

فرامرز پس از کشتن دد با برهمن ملاقات می‌کند و از او پرسش‌هایی به شیوه تمثیل درباره جهان و نفس آدمی و موضوعاتی از اینسان می‌نماید. در این میان کید هندی نیز کس می‌فرستد و باب آشنایی می‌گشاید، بیژن و زرسپ دختران کید را به زنی می‌گیرند و فرامرز کید و هندوان را از دین چند خدایی به دین یک خدایی خود می‌خواند. البته کید نخست نمی‌پذیرد و بر این می‌نهند که فرامرز و برهمن به گفتگو بنشینند. برهمن چندین پرسش در کالبد تمثیل از فرامرز می‌کند و فرامرز همه را به درستی پاسخ می‌دهد. اکنون نوبت پرسش به فرامرز می‌رسد. برهمن نیز پاسخ درست را می‌داند، ولی به زبان آوردن آن خستو

شدن به یگانگی خداوند است. سرانجام برهمن و کید زنار می‌درند و بت‌ها را می‌شکنند و ترک چلیپا و سکوبا می‌کنند و یزدان پرست می‌گردند. سپس فرامرز برای جنگ با جیپال روانه دهلی، یعنی خان هفتم می‌گردد. ولی داستان در همین جا قطع می‌شود:

سوی شهر جیپال بنهاد روی  
 ابا نامداران پرخاشجوی  
 هزاران درود و هزاران ثنا  
 ز ما تن به تن بر سر انبیا

آیا فرامرنامه نخستین از اصل ناتمام مانده است؟ این داستان در هر سه دستنویس موجود آن و نیز در فرامرنامه چاپ هند فاقد جنگ فرامرز با جیپال است. از سوی دیگر از جریان داستان و پیشگویی‌های رویدادهای آینده در داستان، چنین برمی‌آید که جنگ فرامرز با جیپال، یعنی خان هفتم فرامرز باید آخرین ماجرای فرامرز در هند بوده باشد که اندازه آن نسبت به بقیه داستان دست بالا از سیصد بیت بیشتر نبوده و از این رو دور است که کاتبی پایان داستان را به قصد خلاصه کردن آن زده باشد. بنابر این اگر نظم این داستان از آغاز ناتمام نمانده باشد، باید پایان دستنویس اصلی یا پایان دستنویسی که دستنویس‌های کنونی از آن جدا شده‌اند، افتاده بوده باشد.

در اصالت روایات این داستان به هیچ روی جای گمانی نیست. نفوذ زبان تازی در این داستان بسیار کم و نفوذ اسلامی در آن دیده نمی‌شود. در گفتگوهای فرامرز با برهمن که جای درخوری برای نفوذ عقاید اسلامی است، نشانه‌ای از چنین نفوذی نیست. بر عکس چه موضوعاتی که در این گفتگوها مطرح می‌شود و

چه کالبد تمثیلی آنها به خوبی شیوه اندیشه زردشتی را نشان می‌دهند و حتی یک جا در سر لوحه آمده است: «خواندن فرامرز مر کید و هندیان را به دین خود که دین زرتشت باشد».

چنانکه دیدیم در این داستان هندوان پیروان چلیپا و سکوبا، یعنی مسیحی معرفی شده‌اند، در حالی که آگاهی نویسندگان اسلامی حتی پیش از لشکرکشی‌های محمود به هند درباره این دیار تا این اندازه بوده است که بدانند دین برهمنان هند مسیحی نیست. نسبت مسیحیت به هندوان باید مربوط به پایان دوره ساسانیان از زمان خسرو دوم به بعد باشد که کلیسای مسیحی حتی در دوران ایران مهم‌ترین و خطرناک‌ترین رقیب آیین زردشتی شده بود.

درباره کاربرد واژه جیپال (سانسکریت: Jayapala) باید گفت که هر چند علت شهرت این نام در آثار نظم و نثر سده پنجم و ششم هجری بیشتر مربوط به جنگ سلطان محمود با جیپال در سال ۳۹۲ هجری است، ولی پیش از آن نیز این نام به معنی مطلق فرمانروای هند شناخته شده بود، چنانکه مثلاً در کتاب حدودالعالم تألیف ۳۷۲ هجری نیز آمده است. همچنین منجیک ترمذی شاعر میانه و نیمه دوم سده چهارم هجری این نام را در بیتی آورده است:

به تیغ طره ببرد ز پنجه خاتون

به گرز پست کند تاج بر سر جیپال

اگر این بیت چنانکه در لغت‌نامه دهخدا به نام منجیک آمده واقعاً از او باشد (از منجیک قصیده‌ای به همین وزن و سپاوند است)، در این صورت لت دوم این بیت اشاره به نبرد فرامرز با جیپال و دلیل دیگری بر شهرت داستان متشورفرامرز در سده چهارم هجری و همچنین دلیلی بر ناتمام ماندن یا افتادگی

پایان فرامرنامه نخستین است.

### شاعر منظومه

شاعر در آغاز رزم کید گزارش کوتاهی درباره خود می‌دهد:

ازین پس کنون رزم کید آوریم

عقابی پر از بیم صید آوریم

ز جور زمانه دلم گشت سیر

نرسته ازو پیل و شیر دلیر

چنان دان که در بوم پیروز باد

که بر دوستان جمله فیروز باد

چه کهتر چه مهتر هرآن کس که هست

همه شاد خوارند و از باده مست

جهان را به شادی همی بسپرنند

همه با می و رود و رامشگرند

منم بی می و رود و بانگ سرود

نه یار و نه همدم نه آوای رود

یکی روستا بچه فرسی‌ام

غلام دل پاک فردوسی‌ام

آیا خواست از فرسی ایرانی است؟ یعنی شاعر خود را یک روستا بچه ایرانی نامیده است؟ ولی گما من این است که خواست شاعر از فرس همان فرس آباد است که گویا یکی از ده‌های مرو و در دو فرسنگی آن بوده است و بر

طبق لباب الانساب عبدالحمین بن حمید فرس آبادی نیز از آن محل بوده است. اگر این گمان درست باشد شاعر اهل فرس آباد مرو بوده و شاید نام او نیز فرسی است، یعنی منسوب به فرس آباد مرو. و ده پیروزآباد محل زندگی شاعر هنگام سرودن داستان فرامرنامه بوده است. در خراسان و دیگر بخش‌های ایران این نام ده بسیار است، ولی در اینجا پیروزآبادی که به مرو و فرس آباد آن نزدیک‌تر باشد اعتبار بیشتری دارد. شاعر در جایی دیگر نیز چند بیتی در وصف حال خود سروده است:

ز سالم چو شد سی و شش نزدمان<sup>(۲۴)</sup>

ز پیری رسیده بسر مر زیان

ز باد خزان‌ی رخم زرد شد

گل ارغوان در خم گرد شد

بنفشه سمن گشت، گل شد تهی

شدم چنبری شاخ سرو سهی

تنم خم گرفت و دلم غم گرفت

دو دیده بشورید و رخ نم گرفت

ز خورشید بر من نیامد تفی

وزین خرمنم جو نیامد کفی

تگرگی ز میغم نشد در کنار

گلی هم نیامد نصیب از بهار

جهان پر ز گنج است و ما پر ز رنج



شکوفه بهر سوی، ما در شکنج  
جهان را همه باده هست و نوا  
مرا باد در دست و خود بینوا

از تمام مطالب بالا می‌توان چنین نتیجه گرفت که شاعر فرامرنامه که احتمالاً فرس‌آباد مرو بوده، در دهی به نام فیروزآباد زندگی می‌کرده و داستان فرامرنامه‌را در سن سی و شش سالگی در همین محل سروده است. دیگر اینکه شاعر که خود را غلام فردوسی می‌نامد، یعنی او را استاد و پیشرو خود می‌داند، مانند فردوسی از همان طبقه دهقانان ایرانی بوده که هر چند این طبقه در سده پنجم و ششم مقام گذشته خود را بکلی از دست داده و به صورت خرده مالکان کم‌بضاعتی درآمده بود، ولی هنوز در حفظ و نظم روایات ملی قدیم ادامه دهنده سنت پیشین‌اند.

اصالت روایات، کمی واژه‌های تازی، نبودن تأثیرات اسلامی، سادگی لفظ و بری بودن واز نفوذ شعر پس از فردوسی، به ویژه شعر غنایی، می‌رسانند که تاریخ نظم این فرامرنامه از نیمه دوم سده پنجم هجری فروتر نیست. البته باید در نظر داشت که شاعری که به گفته خود روستازاده و کتب اصلی مورد مطالعه‌اش کمابیش محدود به شاهنامه و دیگر روایات کهن است، خودبه خود از تأثیر تغییراتی که در زمان او در دیگر جاها در زبان و شعر به وقوع پیوسته است تا اندازه‌ای بر کنار می‌ماند.

درباره شیوه سخن این منظومه باید گفت که اصولاً داستان‌های حماسی ملی واصل پس از شاهنامه گذشته از گرشاسپ‌نامه اسدی هیچ‌کدام به سبک مستقلى نمی‌رسند، بلکه همگی با نوسان‌هایی کوچک و بزرگ در همان خط

سبک حماسی شاهنامه باقی مانده‌اند. هر چند در ارزش هنری کارشان از شاهنامه به همان اندازه دوراند که مقلدان نظامی از نظامی.

### مأخذ منظومه

شاعر در منظومه خود دو بار از مأخذ خود نام می‌برد. بار نخستین در آغازداستان جنگ فرامرز با کید:

کنون باز گردم به گفتار سرو  
چراغ مهمان سرو ماهان به مرو  
چنین گفت آن مرد پر هوش و ویر  
ز گفتار او گوش کن یاد گیر  
و بار دوم در آغاز جنگ دیگر با کید:  
کنون گفته زاد سروست پیش  
که باد آفرینش ز اندازه بیش

این آزاد سرو همان کسی است که فردوسی در آغاز داستان رستم و شغاد از او یاد می‌کند:

یکی پیر بُد نامش آزاد سرو  
که با احمد سهل بودی به مرو  
دلی پر ز دانش سری پر سخن  
زبان پر ز گفتارهای کهن

کجا نامه خسروان داشتی

تن و پیکر پهلوان داشتی  
 به سام نریمان کشیدی نژاد  
 بسی داشتی رزم رستم به یاد...  
 کنون بازگردم به گفتار سرو  
 فروزنده سهل ماهان به مرو<sup>(۲۵)</sup>

از آنجایی که ثعالی نیز داستان رستم و شغاد را نقل کرده است، باید گفت که فردوسی این داستان را مستقیم از روایت آزاد سرو نگرفته، بلکه نویسندگان شاهنامه ابومنصوری آن را با ذکر نام سرو و شمه‌ای در ستایش او از او گرفته‌اند و از آنجا عیناً با همان کیفیات و جزئیات وارد شاهنامه فردوسی شده است. ولی شاعر فرامرنامه داستان خود را مستقیم از کتاب آزاد سرو نقل کرده است و این حقیقت این احتمال را که شاعر فرامرنامه اهل فرس‌آباد مرو بوده نیرو می‌دهد. گذشته از داستانهای رستم و شغاد و فرامرنامه، داستان شبرنگ نیز از روایت همین آزاد سرو گرفته شده است. و بی گمان داستانهای دیگری نیز که درباره ماجراهای رستم و دیگر افراد خاندان او در دست است در اصل از روایات همین آزاد سرو بوده که به گفته فردوسی «بسی داشتی رزم رستم به یاد». به ویژه بسیاری از روایات سیستان در شاهنامه چون داستانهای زال و رودابه، گرفتن رخس، رفتن رستم به سپهد دژ، آوردن رستم کیقباد را از البرز، هفت‌خان‌رستم، رستم و سهراب، و اکوان دیو، که در تاریخ طبری اشاره‌ای به آنها نشده است، کتاب روایات سیستان یا اخبار رستم به فارسی آزاد سرو بوده و نه خداینامه که به دلایل دیگر نیز فاقد روایات رستم بوده است. و نیز محتمل است که از میان این روایات نامبرده به جز دو افسانه نخستین، بقیه که ثعالی ذکری از آنها نکرده است،

یا دست کم برخی از آنها در شاهنامه ابومنصوری هم نبوده و فردوسی خود آنها را از کتاب آزاد سرو گرفته باشد.

با آشنایی بیشتر با این آزاد سرو که سهم بزرگی در تدوین روایات حماسی ایران دارد، ولی اهمیت او چنانکه باید و شاید شناخته نشده است، به اهمیت محیط مرو در عهد احمدبن سهل نیز پی می‌بریم. مرو در زمان سهل و کشمکش‌های سیاسی سهل با دربار سامانی و کوشش‌های ادبی آزاد سرو و مسعودی مروزی در دستگاه سهل، ما را به یاد توس در زمان ابومنصور عبدالرزاق می‌اندازد که او نیز با دربار سامانی در کشمکش بود و در دستگاه او نیز مردانی چون ابومنصور در زمینه ادبیات حماسی فعالیت داشتند و زمینه را برای کار دقیقی و فردوسی آماده ساختند. شهرهای مرو و توس و نیز بلخ سه زادگاه بزرگ ادبیات حماسی ایران در دوره اسلامی‌اند. و اما نام «سهل ماهان» که در شاهنامه آمده با آن‌که در بیشتر دستنویس‌های شاهنامه و نیز ترجمه بنداری به همین صورت دیده می‌شود، چنانکه شادروان تقی‌زاده یاد آور شده است،<sup>(۲۶)</sup> درست به نظر نمی‌رسد. به گمان من چنانکه از بیتی که از فرامرنامه نقل شد برمی‌آید ماهان مربوط به سرو است و نه سهل. در داستان شبرنگ نیز ماهان مربوط به سرو است و آن بیت چنین است:

کنون بشنو از گفته زاد سرو

چراغ صف صدر ماهان به مرو

بنابر این می‌توان احتمال که در آن‌لت از شاهنامه نیز «سهل ماهان» گشته «سرو ماهان» است. یعنی نام این آزاد سرو گویا آزاد سرو ماهان بوده، یعنی اهل ماهان مرو، و دور نیست که آن آزاد سرو زمان خسرو انوشروان نیز که بر طبق

روایت شاهنامه در یکی از دبستان‌های مرو کودکی هوشیار به نام بزرگمهر را کشف کرد و با خود به نزد خسرو آورد<sup>(۲۷)</sup> نیای همین خانواده بوده باشد و آزاد سروان از خانواده کهن و سرشناس و نژاده مرو بوده‌اند. ولی چون آزاد سرو گردآورنده روایات حماسی خاندان رستم بوده از این رو چنانکه در بیت‌هایی که پیش از این از شاهنامه نقل شد دیدیم، نژاد او را به سام نریمان رسانیده‌اند و لزومی ندارد که او حتماً از مردم سیستان بوده باشد.<sup>(۲۸)</sup>

### فرامرنامه دوم

در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در شهر بمبئی کتابی به نام فرامرنامه به چاپ رسیده است در ۴۶۴ رویه و پیرامون ۹ تا ۱۰ هزار بیت.<sup>(۲۹)</sup> چنانکه از گزارش ناشر در پایان کتاب (رویه ۴۵۱) بر می‌آید، در زمان مظفرالدین شاه یک زرتشتی به نام رستم پسر بهرام سروش ملقب به تفتی بر آن می‌گردد که اخبار فرامرز را گردآوری و منتشر کند و برای این کار سفری هم به بمبئی می‌کند و سرانجام پس از جستجوی‌های فراوان در ایران و هند موفق می‌گردد که چهار منظومه شامل اخبار فرامرز را از زاد تا مرگ پهلوان به دست آورد و آنها را در یک کتاب تنظیم می‌کند و مقدمه‌ای هم که از چند قطعه از اشعار دیباچه شاهنامه سر هم کرده است برای کتاب ترتیب می‌دهد و به چاپ می‌رساند. با مطالعه کتاب می‌توان چهار منظومه‌ای را که تفتی به یکدیگر وصله کرده است به خوبی از هم باز شناخت:

منظومه نخستین (رویه ۳۱-۵) اصلاً مربوط به فرامرز نیست، بلکه شرح یکی از ماجراهای رستم است در هند که روایت آن در دستنویس شاهنامه موزه بریتانیا که ما پیش از این از آن نام بردیم (نک به پینویس ۲۲) نیز آمده است (از

برگ ۱۱۲ ب تا ۱۱۵). علت گزینش این روایت در جزو ماجراهای فرامرز تنها به خاطر چند بیت پایان آن، یعنی شرح زادن فرامرز از دختر شاه هند بوده است. منظومه دوم (رویه ۷۸-۳۲) سرگذشت بانو گشسپ است که پهلوان اصلی آن نیز بانو گشسپ دختر رستم است و فرامرز جوان در کنار خواهر نقش کوچکی بیش ندارد. از این حماسه کوچک دستنویسی در کتابخانه ملی پاریس و چند دستنویس منظوم و مثنوی در کتابخانه بادلیان در دست است.

با منظومه سوم (رویه ۱۵۷-۷۸) در واقع کرده‌های اصلی فرامرز آغاز می‌گردد و این منظومه سوم همان فرامرنامه منظوم و ناقصی است که پیش از این زیر نام فرامرنامه نخستین درباره آن گفتگو شد. در دستنویس تفتی نیز آخرین بخش ماجرای فرامرز در هند، یعنی نبرد فرامرز با جیپال افتاده است و داستان باهمان بیت کاتب: هزاران درود و هزاران ثنا... به پایان رسیده است و این موضوع گمان ما را که نظم این داستان گویا از آغاز ناتمام ماند است و با پایان آن پیش از انشعاب و شاخه‌بندی دستنویس‌ها افتاده بوده است، نیرو می‌دهد.

بخش بزرگ کتاب را منظومه چهارم (رویه ۴۵۰-۱۵۷) تشکیل می‌دهد که پیرامون شش هزار بیت دارد درباره سرگذشت فرامرز در هند و سرزمین‌های دیگر. روایات این بخش که ما از آن به نام فرامرنامه دوم یاد خواهیم کرد از روایات فرامرنامه نخستین که ما پیش از این از آن یاد کردیم بکلی جداست و دستنویسی نیز که در دست تفتی بوده، دستنویسی کاملاً مستقل و جز از فرامرنامه نخستین بوده است، به چند دلیل: یکی به دلیل گفته خود تفتی که می‌گوید برای تنظیم کتاب خود از چهار دستنویس گوناگون استفاده کرده است. دیگر به این دلیل که بیت: هزاران درود و هزاران ثنا... که کاتب دستنویس فرامرنامه نخستین

بر پایان کتاب افزوده، در فرامرنامه چاپ بمبئی نیز در همان جای خود آمده است و تفتی توجه نداشته و یا نخواستہ است این بیت را به منظور پیوند دادن دو فرامرنامه با یکدیگر بزند. دیگر اینکه فرامرنامه دوم باقطعه‌ای از شاهنامه (صحنه سان دیدن کیخسرو از سپاه در آغاز داستان فرود) آغاز می‌گردد که نشان می‌دهد از این راه خواسته‌اند میان آغاز این داستان و متن شاهنامه ارتباط ایجاد کنند و چنین کاری را - چنانکه مثال‌های دیگری نیز در دست است - در آغاز یک داستان انجام می‌دهند و نه در میانه آن.

### چکیده داستان

همانگونه که اشاره شد داستان با قطعه‌ای از شاهنامه، یعنی سان دیدن کیخسرو از سپاه در آغاز داستان فرود آغاز می‌گردد و سپس رستم به دادخواهی نزد کیخسرو می‌رود و شکایت می‌کند که شهری را که در زمان کیکاووس به او داده بودند تورانیان از او گرفته‌اند. کیخسرو فرامرز را با سپاهی برای باز ستاندن آن شهر می‌فرستد و پس از آن فرامرز رهسپار هند می‌گردد. ما در اینجا برای پرهیز از درازی سخن تنها به شرح رئوس مطالب بسنده می‌کنیم:

نبرد فرامرز با طورک و کمک خواستن طورک از افراسیاب و سرانجام کشته شدن طورک به دست فرامرز، رفتن فرامرز به هند و جنگ او با رای، نبرد فرامرز بادیوی به نام تجانو، خواب دیدن زال از گرفتاری فرامرز و فرستادن رستم را به کمک او و بازگشتن هر دو به ایران به اتفاق رای هند، بخشودن کیخسرو گناه‌رای هند را و سپردن تاج و تخت هند بدو. در غیاب رای هند مهارک نامی تاج و تخت هند را از دست او بدر می‌برد و فرامرز برای سرکوب مهارک دوباره رهسپار هند می‌گردد. پس از آن داستان رفتن فرامرز است به جزیره کیهلا و

کشتن دیوسپاه و رهایی دختر شاه کهیلا از چنگ دیو، دلباختن دختر بر فرامرز و پیوند بستن آن دو، رفتن فرامرز به خاور زمین و رزم با مردم جزیره، جنگ او با مردم جزیره فیلگوشان، گفتگوی فرامرز با برهمن، رفتن فرامرز به خاور زمین و کشتن مرغ واژدها و رزم با شاه خاور، رفتن فرامرز به قیروان و کشتن ازدها و گرگ و شیر در قیروان و برداشتن گنج گرشاسپ، رفتن فرامرز به سوی باخترا، ورود سیمرخ به صحنه، زیارت دخمه هوشنگ، رزم فرامرز با شاه فرغان، رفتن فرامرز به کلان کوه و جنگ با دیوان، خواب دیدن فرامرز رستم را، دلباختن فرامرز بر دختر فرطورتوش شاه پریان و ناپدید شدن دختر در چشمه، رفتن فرامرز به کشور فرطورتوش به جستجوی دختر. در آغاز این ماجرا فرامرز دیوی را به بند می‌کشد و او مانند اولاد در هفت‌خان رستم و گرگسار در هفت‌خان اسفندیار راهنمایی فرامرز را به عهده می‌گیرد و اکنون فرامرز باید تا رسیدن به کشور شاه پریان ماندرستم و اسفندیار از هفت‌خان بگذرد. فرامرز در سه‌خان نخستین دو شیر و دو گرگ و یک غول را می‌کشد و در خان چهارم و پنجم گرفتار سرما و گرما می‌گردد و در خان ششم و هفتم کرگدن و ازدهایی را می‌کشد تا بدین ترتیب به کشور شاه پریان فرطورتوش می‌رسد و در آنجا سرانجام پس از هنرنمایی‌هایی چند با دختر شاه پریان پیوند می‌بندد و به ایران باز می‌گردد و سپس دوباره به هند می‌رود. یک سال پس از آن فرامرز دارای دو فرزند می‌گردد. یکی به نام سام از دختر شاه پریان و دیگری به نام آذربرزین از دختر شاه کهیلا.



درباره سراینده فرامرنامه دوم چیزی نمی‌دانیم و متأسفانه چون اکنون کتاب را هم در دست ندارم نمی‌دانم که آیا در آن مطلبی درباره نام سراینده آن یافت می‌شود یا نه. به گمان من سراینده آن ناشناس است.. همچنین درباره مذهب سراینده چیزی نمی‌توان گفت. جز اینکه یک جا در پایان قطعه نبرد فرامرز با مرغ که ما آن را در بخش نهم این گفتار نقل کرده‌ایم، خلیفه دوم عمر راناسزا یا بهتر بگوییم سزا گفته است. اگر این بیت‌ها واقعاً از سراینده باشد و ناشررتشتی کتاب تفتی به کتاب نیفزده باشد، شاعر زرتشتی و یا شیعی مذهب بوده و در هر حال اهل تسنن نبوده است.

فرامرنامه چاپ بمبئی پُر است از گشتگی‌ها و بیت‌های سست و الحاقی و نیز نادرستی فراوان چاپی و در آن بیت‌های فراوانی از شاهنامه و دیگر حماسه‌های فارسی نیز هست. از این رو بخاطر یک دست نبودن روایات و نداشتن دستنویسی از آن، درباره تاریخ نظم آن نیز نمی‌توان سخنی گفت. ولی قطعات اصلی و کهن آن باید از آغاز سده ششم باشد. شاید با مطالعه دقیق‌تر آن بتوان از برخی رازها پرده گشود. در هر حال این کتاب بخاطر حفظ روایت فرامرنامه دوم که گویا دستنویس آن دیگر در دست نیست، دارای ارزش بسیار است.

### مأخذ منظومه

مأخذ فرامرنامه دوم - دست کم در سفر نخستین فرامرز به هند - همان ترجمه پیروزان، یعنی مأخذ نزهت‌نامه علائی بوده است. چون هر دو روایتی که شهردان در نزهت‌نامه علائی از ترجمه پیروزان نقل کرده است و ما در بخش سوم این گفتار از آن یاد کردیم، در فرامرنامه دوم نیز هست. یکی از این دو روایت افسانه هندوی به نام جیجاو (تنجاو، تیجاو) است که در فرامرنامه دوم

تجانو نام دارد و عین همان روایت آمده است (رویه ۱۷۲ به جلو). و دیگر نیرنگ کردن رای هند و بند کردن فرامرز و فرستادن زال رستم را به کمک فرامرز است که آن نیز در فرامرزنامه دوم هست (رویه ۱۹۲ به جلو).

### چکیده سخن

به جز روایاتی که در آنها فرامرز در کنار پهلوانان دیگر نقشی داشته است و از آنها در بخش نخستین این گفتار نام برده شد، به زبان پهلوی دست کم دو روایت هم بوده که پهلوان اصلی هر دو فرامرز بوده است. یکی از این دو روایت را آزاد سرو ماهان مروی مترجم بسیاری از روایات سیستان در پایان سده سوم یا آغاز سده چهارم هجری در مرو در دستگاه احمدبن سهل، و دیگری را در میانه سده پنجم هجری پیروزان معلم شمس الملوک فرامرزبن علاءالدوله امیرطبرستان از پهلوی به نثر فارسی برگردانیده بوده‌اند. ترجمه آزاد سرو را در نیمه دوم سده پنجم هجری شاعری از دهقانان کم بضاعت از مردم فرس آباد مرو درسین سی و شش سالگی در دهی به نام پیروزآباد که احتمالاً در همان نزدیکی‌های مرو قرار داشته به نظم کشیده است که یا ناتمام مانده و یا پایان آن افتاده است. این شاعر که از پیروان فردوسی بوده گویا یکی دو روایت دیگر از آزاد سرو را نیز به نظم کشیده بوده است (نک به پینویس ۳۲). روایت دوم را پس از آنکه شهردان بن ابی‌الخیر رازی در پایان سده پنجم یا آغاز سده ششم هجری دوروایت کوتاه از آن را در کتاب نزهت‌نامه علائی نقل کرده است، شاعری گمنام آن را به نظم کشیده که اکنون گویا از نظم او دستنویسی در دست نیست، ولی دستنویسی از آن را ناشری زرتشتی به نام رستم پسر بهرام سروش ملقب به تفتی در دست داشته و آن را همراه با سه روایت دیگر در کتابی به نام فرامرزنامه در سال ۱۳۲۴ هجری

قمری در بمبئی منتشر کرده است.

و اما درباره آن کتاب اخبار فرامرز که تاریخ سیستان از آن نام برده نوشته است که «جداگانه دوازده مجلد» بوده است، فعلاً آگهی بیشتری نداریم. ولی گمان می‌رود که آن کتاب روایتی جداگانه از فرامرز نبوده است، بلکه در آن صورت منثور همین دو روایت فرامرز را که در بالا سخن آن رفت به یکدیگر پیوند داده بودند، شاید در نگارشی دیگر و با آب و تاب بیشتر، توجه شود که چنانکه دیدیم روایت نخستین در زمان کیکاووس و روایت دومین در زمان کیخسرو روی می‌دهد، یعنی روایت دومین را می‌توان دنباله روایت نخستین گرفت و آن دو را به یکدیگر پیوند داد، چنانکه مثلاً تفتی نیز همین کار را در فرامرنامه چاپ هند با صورت منظوم این دو روایت انجام داده است.

ما امیدواریم در این گفتار گوشه‌ای از مآخذ حماسه‌های فارسی را روشن کرده باشیم. در آینده در گفتاری دیگر درباره مآخذ حماسه‌های فارسی و محتوای خداینامه گفتگو خواهیم کرد تا از این راه کم‌کم مآخذ پهلوی ادبیات حماسی ایران و چگونگی تنظیم و تلفیق آنها در ادبیات پهلوی و فارسی روشن گردد.

#### نمونه‌هایی از شعر فرامرنامه نخستین

ازو چو گذشتی به دو روز راه

پدید آیدت مرز اروند شاه

یکی مرز بینی همه چو بهشت

تو گویی گلش دارد از گل سرشت

همه کشت ورز و همه بید و سرو

به باغ اندرون طوطیان با تذرو

درختی سطرخی و هندی درو  
 ز قمری و بلبل چمن گفتگو  
 گل خیری و نسترن صد هزار  
 برون آمد از پهلوی جویبار  
 هوا مشکبار و زمین مشکبوی  
 بتان گرد بام و چمن گرد کوی  
 همه کشت بینی جهان نی شکر  
 درختان یکایک همه بارور  
 مرآن مرز را نام باشد گلیو  
 چنین آفریدش جهانبان خدیو  
 وز آنسو همی بر کمین زمین  
 یکی مرز بینی چو دریای چین  
 همه ملک آباد و لشکر فراخ  
 پر از کشت ورز و همه باغ و کاخ  
 به دهلی درو شهریار دگر  
 چو کیدش همه کارو بار دگر  
 چو کیدش هزاران کمر بند پیش  
 یکای همه خویش و پیوند پیش

شماره که یارد سپاه ورا

که داند همی دستگاه ورا

ستوه آید از گنج آن شه زمین  
نیندیشد از دشمن او روز کین  
به هند اندرش هست جیپال نام  
زمین زیر نام و زمان زیر کام  
نخستین چو پیمود خواهی زمین  
به هند اندرون لشکر کید بین  
ندانم که با او به آوردگاه  
چه سازی بدین خوار مایه سپاه  
وزان پس بفرمود کید بزرگ  
پذیره شدنش به کردار گرگ  
به فرمان او نامور صد هزار  
خروشان برفتند مردان کار<sup>(۳۰)</sup>  
چنان پیل جنگی و آشفته مرد  
بیامد خروشان به دشت نبرد  
ز پیلان همانا که ششصد فزون  
همه تن چو دیوار و دندان ستون  
بیابان یکایک سپر بر سپر  
همه نیزها در هوا کرده سر  
  
جهان پر شد از نای شیپور دم  
بیابان گلستان ز زرین علم

زمین شد یکایک چو دریای موج  
 بهر سو دلیران همه فوج فوج  
 چپ و راست لشکر بیاراستند  
 عقابان ز هر گوشه برخاستند  
 رده بر کشیدند یک یک گروه  
 بلرزید دشت و بجنید کوه  
 فرامرز زانو صفی برکشید  
 که کیوان زمین را بدیده ندید  
 گرانمایه بیژن سوی میمنه  
 ابا شاه نوشاد چندی تنه  
 سوی میسره هوش ور گسته‌م  
 ابا نوشدار و دلیران بهم  
 زرسپ گرانمایه دلبند طوس  
 به قلب اندرون با علم بود و کوس  
 فرامرز هر سو صف آرای بود  
 بهر گوشه چو شیر بر پای بود  
 وزان پس صف آرای شد کید هند  
 جهان نیلگون شد دریای سند

سوی راست طهمور و اروند شاه  
 زمین شد چو دریای جوشان سیاه

چو فیروز و بهروز در میسره  
 کلنوگوی و چندین دلیران سره  
 فلارنگ و شه‌مرد در قلبگاه  
 سیه مرد و چندی دلیران شاه  
 سمن‌رخ ابا ساز پیش پدر  
 جهان سرخ و زرد و سیه سر بسر  
 نخستین سمن‌رخ به میدان جنگ  
 پیامد بکردار غران پلنگ  
 چو دیدش ز قلب اندر آمد زرسپ  
 چو آتش سوی او جهانید اسپ  
 بدو گفت کای هندی بد سگال  
 چه نامی<sup>(۳۱)</sup> بدین تیغ و گوپال و یال؟  
 چه تازی به میدان ایران همی؟  
 ندیدی تو رزم دلیران همی؟  
 پوشم ترا جامه پرنیان  
 کزین پس نبندی به مردی میان  
 سمن‌رخ بدو گفت کای پارسی  
 چو تو کشته‌ام نیزه‌ور بار سی

سمن‌رخ منم دختر شاه کید  
 که افکنده‌ام چون تو بسیار صید

به مردی کسی پشت من بر زمین  
 نیارد به هنگام میدان کین  
 زرسپ از سخن‌های او بر دمید  
 ز کوهه عمود گران بر کشید  
 سمن رخ بر آورد با او عمود  
 زمین شد پر آتش هوا پر ز دود  
 چکاک بر شد از آن مرد و ماه  
 ز دو روی کردند گردان نگاه  
 چو طهمور جنگی بدو بنگرید  
 ز گردان دل خسرو آزرده دید  
 سمند جهنده به میدان فکند  
 خروشی به گردون گردان فکند  
 فرامرز را گفت کای دیو زوش<sup>(۳۲)</sup>  
 کجا مرد هند از تو گیرد خروش  
 سزد گر کنون پی به میدان نهی  
 که چون پی نهی پی به زندان نهی  
 فرامرز یل سوی آویز<sup>(۳۳)</sup> شد  
 سمند جهانگیر زو تیز شد

بدو گفت کای هندی بد نژاد  
 به مادر که زادی چه نامت نهاد؟



نبینی که دریا به موج اندرست  
 بهر موج کاید نهنگی سرست  
 زمان بر زمین تیغ بارد همی  
 پلنگ از شدن سر نخارد همی  
 سپه را بفرمود کاندرا نهید  
 همه ارمغان تیغ هندی دهید  
 چو دریا به موج اندر آمد سپاه  
 شد از میمنه بیژن نیکخواه  
 چو دریا به قلب اندر آمد زرسپ  
 ز چپ گسته‌م شد چو آذر گشسپ  
 فرامرز پیش و دلیران ز پس  
 به مردار بُد کرکسان را هوس  
 فرامرز یل همچو درنده گرگ  
 در آمد به قلب سپاه بزرگ  
 به الماس ضحاک بنهاد دست  
 بسا بیکران مرد زو گشت پست  
 از آن تیغ آتش‌وش آبدار  
 بسی پست شد گرد خنجر گذار

به فیروز و بهروز ناگه رسید  
 در هل دو زن شیر نر بر دمید

چو آتش دویدند زی پهلوان  
 برآمد ده و گیر زان هر دوان  
 به شمشیر هندی و گوپال و خشت<sup>(۳۴)</sup>  
 زد و خون برآمد بر آن پهن دشت  
 به یاری بیامد سمن بر چو شیر  
 سیه مرد و شه‌مرد و چندی دلیر  
 به زخم عمودش گرفتند خیر  
 برآمد ز هر سو ده و دار و گیر  
 ز کوهه چو بر شد به گردون عمود  
 بر آمد ز هر تارک مغز دود  
 سیه مرد را دست و پهلوشکست  
 سمن بر بیفتاد بر خاک پست  
 دگر آنچه بُد تیز بگریختند  
 بدان ازدها کسی نیاویختند  
 وز آن پس بشد بیژن دیوبند  
 فتاد اندران لشکر آن زورمند  
 چو پیلی که از بند گردد یله  
 خروشد به کین و فتد در گله

ابا او دلیران ایران هزار  
 همه گرد و مرد و دلیر و سوار

سرِ هند لشکر ز خنجر گذار  
 فکندند بر کید و گشتند خوار  
 بزد گسته‌م نیزه بر می‌منه  
 شکست و پراگند کرد آن بُنه  
 همه دشت کین بُد سر و یال و گوش  
 برآمد به گردون به یکره خروش  
 گریزان بشد لشکر کید شاه  
 بسا سر کزان رزمگه شد تباه  
 بشد کید و بگرفت راه گریز  
 برآورد با سرکشان رستخیز  
 که دیدم شما را همه زن، نه مرد  
 نزیید شما را سلاح نبرد

### نمونه‌ای از شعر فرامرنامه دوم

قطعه زیر که وصف نبرد فرامرز با مرغ است، به گمان من تقلیدی از افسانه نبرد گرشاسپ با مرغ کَمک است که در اینجا مانند بسیاری از کرده‌های گرشاسپ و رستم به فرامرز نسبت داده شده است و گویا نبرد اسفندیار با سیمرغ نیز تقلیدی از همان افسانه است. از اصل افسانه نبرد گرشاسپ با مرغ کمک چیزی در روایات حماسی ملی باقی نمانده است، ولی در روایات زرتشتی اشاراتی به این افسانه هست.<sup>(۳۵)</sup> فرامرز پس از کشتن مرغ از استخوان او تختی ساخته به کیخسرو پیشکش می‌کند. این افسانه نیز همان افسانه تخت طاقدیس خسرو پرویز است.<sup>(۳۶)</sup> و بی‌گمان این افسانه را همان‌گونه که در شاهنامه

نیز در داستان این تخت آمده است، بر بسیاری از شاهان ایرانی پیش از خسرو پرویز نسبت می‌داده‌اند.

### رفتن فرامرز به خاور زمین و کشتن مرغ را

به کشتی روان شد یل نامور  
 ابا نیکمردان زرین کمر  
 همی رفت چون باد بر روی آب  
 چو آتش سوی خاک دل پرشتاب  
 شبانگه یکی کوه پیش آمدش  
 که بالا زده میل بیش آمدش  
 چو از تیره شب روز تاریک شد  
 سپهد بدان کوه نزدیک شد  
 برافراخت سر از میان گروه  
 نگه کرد ناگاه بر روی کوه  
 یکی همچو خورشید چیزی بدید  
 که مانند آن چیز هرگز ندید  
 فروزنده مانده آفتاب  
 بفرمود تا کشتی اندر شتاب  
 بدان جایگه راند ملاح پیر  
 بپرسید ازو مهتر شیرگیر  
 چه چیز است گفت اندرین تیره‌شب؟  
 به گفتار ملاح بگشاد لب

بدو داد پاسخ که مرغی ست این  
 نباشد به گیتی شگفتی چنین  
 درازای و پهنانش باشد دو میل  
 گریزان ز چگنگال او شیر و پیل  
 چو پرواز گیرد سوی آسمان  
 شود آسمان از دو پرّش نهان  
 بلرزد از آسیب پرّش سپهر  
 همان چشم او هست تابان چو مهر  
 ز بیمش بدین کشور و بوم و دشت  
 کس از مرغ و آهو نیارد گذشت  
 نه مردم نه ببر و نه پیل دلیر  
 نه نر اژدها و نه غرنده شیر  
 نه پرنده مرغ و نه دیو و پری  
 سزد گر بزودی از او بگذری  
 ازین هر چه آید برش بی گمان  
 ز<sup>(۳۷)</sup> بالا در آید چو کوهی دمان  
 ز روی زمین نیز بر بایدهش  
 به چنگال کوهی چو گاه آیدش

ز پستی سوی تیره ابرش برد  
 هم اندر هوایش ز هم بر درد

\*\*\*

سپهبد بود آن شب آن جایگاه  
 چو بنمود خورشید رخشان کلاه  
 به پرواز بر رفت مرغ گران  
 ز پهنای پرش سیه شد جهان  
 ز بالا سوی کشتی آهنگ کرد  
 که بر باید از روی دریا چو گرد  
 فرامرز چون مرغ زانگونه دید  
 بر آشفست و یک نعره‌ای برکشید  
 کمان را به زه کرد گرد دلیر  
 چو مرغ از هوا اندر آمد بزیر  
 خدنگ سیه پر جوشن گذار  
 کجا کوه ازو خواستی زینهار  
 نهاد از بر چرخ و بر زد گره  
 دهان خدنگش بر آمد بزه  
 چو چپ راست شد، راست آورد خم<sup>(۳۸)</sup>  
 شد ابروی چرخ از نهییش دژم

چو با دوش تنگ اندر آورد شست<sup>(۳۹)</sup>  
 چو ماهی خدنگش ز شستش<sup>(۴۰)</sup> بجست

بزد بر پر مرغ تیر خدنگ  
جهان کرد بر مرغ پرنده تنگ  
ازو نیز بگذشت و پرواز کرد  
تن مرغ بی توش و بد ساز کرد  
ز بالا نگون گشت و آمد بزیر  
بلرزید دریا و کوه از نفیر  
بیفتاد مانند کوه سیاه  
ز دیدار او خیره گشته سپاه  
ز کشتی بیامد یل چیر دست  
بدست اندرش تیغ چون پیل مست  
زدش تیغ بر بال تا پاره شد  
چنان سهمگین مرغ بیچاره شد  
ز منقار و پرواز و چنگال او  
هم از استخوان و بر و بال او  
فراوان گزین کرد و با خود ببرد  
به گنجور بسپرد چون بر شمرد  
از آن استخوانها یکی تخت ساخت  
ز گردون گردان سرش برفراخت  
  
مران تخت را پایها از بلور  
برو بر نگاریده شیر و ستور

همان پیکر مرغ و ماهی بران  
 ز بیرون نگار بده اندر میان  
 ز بالا نگارید شکل سپهر  
 همان پیکر ماه و ناهید و مهر  
 چو بهرام مریخ و کیوان پیر<sup>(۴۱)</sup>  
 پدید آورید اندرو ناگزیر  
 نگارید سر تاج شاه زمین  
 جهاندار کیخسرو پاک دین  
 بر تخت او رستم [و] زال و سام  
 ابا پهلوانان ایران تمام  
 بدانان نگارید آن پیش‌بین  
 کزو خیره گشتی بت آرای چین  
 همه میخ و چوبش بُد از سیم ناب  
 نشانده درو درّ و لعل خوشاب  
 ز یاقوت و فیروزه و سیم و زر  
 صد و بیست خروار بُد بارور  
 ز اسبان و پیلان و بر گستوان  
 همان نیزه و تیغ از هندوان  
 ابا باج هندوستان سر بسر  
 فرستاد نزد شه نامور



چو بردند نزدیکی شهریار  
 چنان گنج با تخت گوهر نگار  
 ز هر گونه زر بسفت شاهنشهی  
 بیفزود با داد و با فرهی  
 درو چار منظر پدیدار کرد  
 به تدبیر و از رای هشیار کرد  
 که در وی دی و تیر و مهر و بهار  
 چو بنشستی آن خسرو نامدار  
 به دی مه بُدی همچو فصل ربیع  
 پر از شکل خوب و ز رنگ بدیع  
 بهاران خود از خرّمی بُد چنان  
 که بردی ازو رشک خرّم جان  
 همان گردش اختران اندرو  
 پدید آورید آن شه نیکخو  
 بهر کار شه را که رای آمدی  
 به نیک و بد از وی بجای آمدی  
 شه پر منش خسرو نیکنام  
 مران تخت را طاقدیس<sup>(۴۲)</sup> کرد نام

شهان دلاور که بر تخت زر  
 به ایران زمین از پی یکدگر

نشستند با فرّ شاهنشهی  
 بران تخت زیبای با فرهی  
 به اندازه خویشتن هر کسی  
 فزودی بران نیکویی‌ها بسی  
 بدینگونه بُد تا به گاه عمر  
 نحوس اختر بد رگ بی پدر  
 که بر خواهش چرخ بیدادگر  
 شد ایران از آن دیو زیر و زبر

### یادداشت‌ها:

۱. ابوعلی بلعمی، تاریخ بلعمی، به کوشش محمدتقی بهار و محمدپروین گنابادی، تهران ۱۳۵۳، دفتر ۲، رو به ۶۸۶ به جلو.
۲. شهمردان بن ابی‌الخیر رازی، نزهت‌نامه علائی، درباره این کتاب نک به گفتار شادروان مینوی با نقل بخش‌هایی از آن با عنوان: داستانهای حماسی ایران در مآخذی غیر از شاهنامه، در: سیمرخ ۲ رویه ۱۸-۲۰.
۳. مجمل‌التواریخ، چاپ محمدتقی بهار، تهران ۱۳۱۸، رو به ۲.
۴. تاریخ سیستان، چاپ محمدتقی بهار، تهران ۱۳۱۴، رو به ۷.
۵. فرخی سیستانی، دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۹، بیت ۱۰۲۷ و ۷۶۵۴.
۶. شاهنامه، چاپ مسکو، ۳/۱۷۹/۲۶۵۷ به جلو.
۷. شاهنامه، ۳/۱۸۵/۸۲۲ به جلو.
۸. شاهنامه، ۵/۹۲/۱۰۸ به جلو.
۹. شاهنامه، ۴/۲۹/۳۴۲ به جلو.
۱۰. شاهنامه، ۶/۲۸۴/۱۰۸۴ به جلو.
۱۱. شاهنامه، ۶/۳۳۵/۲۳۴ به جلو.
۱۲. شاهنامه، ۶/۳۴۹/۷۹ به جلو.

۱۳. نک به: سیمرخ ۲، رو به ۲۴.
۱۴. Faramaz و Frazam، طبری نام او را فرمرز نوشته است. بر طبق یک روایت ماندایی مادر فلامرز (Filamers = فرامر) (دختر شاه چین است).
۱۵. داستان این اسب جز در شاهنامه در زرتشت نامه نیز آمده است.
۱۶. شاهنامه، ۲/۲۵۴ قطعه دوم. در فرامرنامه، اسب فرامر از نژاد رخس است: که آن کره رخس رستم بود. و در بانو گشسپ نامه اسب فرامر و اسب بانو گشسپ هر دو از نژاد رخس اند:
- بران کره رخس هر دو سوار  
شتابان به صحرا چو ابر بهار
۱۷. نک به: قطعاتی از اسطوره‌های ایرانی، در: نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۱/۱۳۵۳، رویه ۷۳.
۱۸. در توصیف رنگ رخس در شاهنامه چنین آمده است (۸۴ □ ۲/۴۶/۷۸):
- تنش پر نگار از کران تا کران  
چو داغ گل سرخ بر زعفران  
همی رخس خوانیم بور ابرش است  
به خو آتشی و به رنگ آتش است
۱۹. ابوالقاسم انجوی شیرازی: مردم و شاهنامه، تهران ۱۳۵۲، رویه ۹۲.
۲۰. مورخ ربیع‌الآخر ۱۱۷۳ هجری، نک به:
- Blochet: Catalogue des manuscrits persans, Paris III.1928, p. 18, No. 1194.
۲۱. به نشان Or. 2946, II. Fol. 50-109
۲۲. به نشان: Or. 2926, VI. Fol. 167b-179b.
۲۳. درباره موضوع حقانیت یا سزاواری شاه که یکی از مسائل بسیار مهم در نظام شاهنشاهی و فتودالیسم ایران باستان بوده است، پیش از این نگارنده در جایی دیگر اشاره کرده است (نک به گفتار نگارنده با عنوان: حماسه‌سرای باستان، در: سیمرخ ۵/۲۵۳۷، رویه ۷). در اینجا در تکمیل آن مطالب می‌افزاید: بر طبق جهان‌بینی ایرانی سزاواری شاه و پهلوان ممکن است از راه برخی نشانه‌ها و شگفتی‌ها و یا کارهای قهرمانی اثبات گردد. در مورد شاهان مهم‌تر از همه برخورداری از فرّ (Farr) یا خورنه Xvarnah است. فرّ در واقع فروغ حمایت ایزدی است که شاهان سزاوار از آن برخوردارند. ولی به محض آنکه ایزد این فروغ را از آنان باز گیرد سقوط می‌کنند، چنانکه درباره جمشید آمده است. خورنه از راه برخی نشانه‌های خارجی مجسم می‌گردد: یکی هاله یعنی حلقه‌ای

از نور بر دور سر، چنانکه دربرخی سکه‌ها و تصویرهای قدیم ایران خاوری دیده می‌شود. دیگر به صورت پرنده‌ای به نام وارغَن (یشت ۱۹، بند ۳۸-۳۵). و در دوره ساسانی به صورت گرم یا قوچ (کارنامه، در چهارم: شاهنامه، ۷/۱۲۷/۲۷۴ به جلو) که به عقیده اشپیگل (فرهنگ ایران باستان، رویه ۲۳۸) همان ورثَرغَن در بهرام یشت (بند ۲۵) است. نشان صوری فرّ در کیانیان خالی سیاه بر بازو بوده که کیان از کیقباد به ارث برده بوده‌اند. گیو در توران اوّل کیخسرو را از راه همین خال می‌شناسد (شاهنامه، ۳/۲۰۷/۳۱۵۱ به جلو). شاه‌گه سزاواری خود را از راه دلیری‌هایی چون کشتن اژدها و دیگر جانوران درنده نشان می‌دهد. مثلاً کشتن اردشیر کرم هفتواد را (کارنامه، در نهم؛ شاهنامه، ۷/۱۵۰/۶۹۴ به جلو) و کشتن اسکندر اژدها را (شاهنامه، ۷/۷۱/۱۱۷۷ به جلو) که در زمان اسکندر نیامده و از روی افسانه اژدهاکشی گرشاسپ و روایات مشابه آن ساخته‌اند. همچنین اژدها ساختن فریدون از خویشن برای آزمایش سزاواری پسران گواه دیگری از آن است. فریدون پسر کوچک خود ایرج را که در برابر اژدها هم دلیری نشان داده بود و هم خود سزاوارتر از دو پسر دیگر می‌داند و از این رو ایران را به او می‌دهد (شاهنامه، ۱/۲۵۶/۱ به جلو). و یا افسانه برداشتن تاج از میان دو شیر توسط بهرام گور (۷/۲۹۷/۵۸۵ به جلو) و دیگر کارهایی آمیخته از تهور و معجزه چون گذشتن با اسب از رودهای پر آب مانند گذشتن فریدون از اروند رود (شاهنامه، ۱/۶۷/۲۷۸ به جلو) و گذشتن کیخسرو از جیحون (شاهنامه، ۳/۲۲۶/۳۴۴۷). به ویژه بیت ۳۴۶۴ به جلو) و گذشتن کوروش کوچک با اسب از رود فرات (گزنفون: آنا بازیس، بخش ۴) که سپس‌تر زمان اسکندر به اسکندر هم نسبت داده‌اند. و یا گشودن کیخسرو دژ بهمین را برای اثبات سزاواری خود برعموی خود فریبرز (شاهنامه، ۳/۲۴۱/۳۶۴۸ به جلو). و یا معجزاتی چون افسانه شیهه اسب داریوش (هرودوت، کتاب سوم، بخش ۸۷-۸۴) و ظاهر شدن سروش در جلوی خسرو پرویز در غار، در آن زمان که از برابر بهرام چوبینه می‌گریزد (شاهنامه، ۹/۱۲۰/۱۸۶۹ به جلو) و ظاهر شدن فرّه کیان در جلوی اردشیر و راهنمایی او از بیراهه‌ای ناهموار و ناشناس به آبادی، در آن‌گاه که از سپاه هفتواد شکست خورده و گریخته است (کارنامه، در هشتم، بند ۷). و دیگر دست یافتن به گنج یکی از شاهان گذشته (که گاه با وصیت‌نامه او همراه است) و در پیش از آن یاد شد، مانند یافتن بهرام گور گنج جمشید را (شاهنامه، ۷/۳۳۵/۵۱۴ به جلو) و گواه‌های فراوان دیگر. و دیگر رفتن شاه به کشور دشمن به ناشناس و شناخته شدن او پس از آنکه از او هنرها و دلیری‌ها سر می‌زند، مانند به ناشناس رفتن گشتاسپ به روم و شاپور به روم (شاهنامه، ۷/۲۲۶/۱۲۱ به جلو). گاه شاه این تهور را تا بدانجا می‌رساند که خود پیام‌بر خود می‌گردد، مانند رفتن بهرام گور به نزد

شنگل شاه هند و به پیامبری خود (شاهنامه، 1919/414/7 به جلو) که آن را باز بر سرگذشت اسکندر هم منتقل کرده‌اند (شاهنامه، ۷/۴۹/۷۶۳ به جلو، و چند بار در زمان اسکندر). و دیگر ظهور معجزات و شگفتی‌ها هنگام زاده شدن شاه، مانند زادن گاو بر میون در روزی که فریدون از مادر بزاد (شاهنامه، ۱/۵۷/۱۰۶ به جلو) و زادن کره اسب سفید در اصطبل شاهی، در روزی که اسکندر از مادر زاد (شاهنامه، ۶/۳۷۸/۹۴ به جلو) که در زمان اسکندر چون معنی این افسانه را نفهمیده‌اند در آن دست برده‌اند و از کره اسب سفید زیبا، جانوری درنده و خون‌آشام ساخته‌اند. و دیگر خواب و یا به گفته توده خواب‌نما شدن، مانند خواب دیدن کیقباد (شاهنامه، ۲/۶۰/۱۷۵ به جلو) و یا خواب دیدن پاپک ساسان را (کارنامه، در یکم؛ شاهنامه، ۷/۱۱۷/۸۱ به جلو) و دیگر و دیگر اینکه بهرام چوبین در ترکستان ددی را به نام شیر کبی که چیزی جز همان اژدها نیست می‌کشد (شاهنامه، ۹/۱۴۵/۲۲۸۵ به جلو) نه از این روست که ایرانیان در پایان سده ششم میلادی با ساده‌لوحی تاریخ و افسانه را در هم آمیخته باشند، بلکه به دلیل همان اعتقاد به اصل سزاواری در مقام پادشاهی ایران است که پیروان بهرام چوبینه که زمان بهرام چوبینه نیز تراوش خامه آنها بوده برای رهبر خود ادعا نموده بوده‌اند و زمان اسکندر تألیف گالیستنس دروغین (از پایان سده سوم میلادی) را هم که می‌خوانیم می‌بینیم در کنار نفوذهای فراوان روایات ایرانی، یکی نیز همین نشانه‌های اثبات سزاواری اوست که ایرانیان خود بر اسکندر که او را از پدر ایرانی نموده‌اند منتقل کرده بوده‌اند تا بتوانند او را در حلقه شاهان ایرانی بپذیرند. این روایات ایرانی سپس به گوش گالیستنس رسیده (و یا به دستش افتاده) و آنها را با روایات هندی و مصری و حبشی در آمیخته و از مجموعه آنها زمان اسکندر را به زبان یونانی تألیف کرده است. همسانی‌هایی که میان زمان اسکندر از یک سو و گرشاسپ‌نامه و فرامرنامه از سوی دیگر دیده می‌شود، همه از تأثیرات روایات ایرانی در زمان اسکندر است و نه خلاف آن، چنانکه کسانی چون موله و ماسه بدون نگرش کافی در مسئله ادعا نموده‌اند. نگارنده امیدوار است که روزی بتواند پژوهش خود را درباره نفوذ روایات ایرانی در زمان اسکندر و چگونگی راه یافتن این داستان در شاهنامه منتشر سازد.

۲۴. در فرامرنامه، چاپ بمبئی، رویه ۸۴: این زمان.

۲۵. شاهنامه، ۶/۳۲۲/۱ به جلو.

۲۶. نک به: فردوسی و شاهنامه او، به کوشش حبیب یغمایی، تهران ۱۳۴۹، رویه ۱۶۹.

۲۷. شاهنامه ۸/۱۱۱/۹۹۰ به جلو.

۲۸. تقی‌زاده (همان کتاب، رویه ۱۶۸، پینویس ۲) گمان برده است که آزاد سرو را احمدسهل با خود از سیستان به مرو آورده بوده است.

۲۹. بسی سپاسگزارم از استاد دانشمند آقای دکتر محمدامین ریاحی که نه تنها مرا به وجود فرامرنامه چاپ هند آشنا کردند، بلکه کتاب را نیز با بزرگواری ویژه خویش برای مدتی در دسترس من نهادند.

۳۰. کار به معنی جنگ است، چنانکه کارزار به معنی جای جنگ، در داستان شبرنگ «مرد کاره» را به معنی مرد جنگ به کار برده است:

به لشکر یکی مرد کاره ندید

به غیر از شدن هیچ چاره ندید

۳۱. نامیدن در اینجا به معنی منم زدن و لاف زدن به کار رفته است و در همین معنی در داستان شبرنگ نیز آمده است:

بدو پیل گفتا که ای خیره سر

چه نامی به گودرز داری گهر؟

۳۲. زوش بر طبق لغت فرس تند و سخت طبع باشد. رودکی گفت:

بانگ کردم‌ت ای فغ سیمین

زوش خوانیدمت که هستی زوش

این واژه در داستان شبرنگ چند بار به کار رفته است:

فتاده در آن لشکر دیو زوش

ز هر سو برآورد چندین خروش

گذشته از این در داستان شبرنگ زوش نام دیوی است به تن سیاه و موی چون کافور سفید. این دیو آهن‌پوش سه گور را در یکبار می‌بلعد، جنگ او پیاده است و تنها رزم‌افزار او استخوانی گران است. به برخی دلایل لغوی که چند نمونه آن در بالا یاد شد و نیز اینکه مأخذ فرامرنامه و داستان شبرنگ و هر دو کتاب آزاد سرو بوده و سراینده هر دو داستان از آزاد سرو با صفت چراغ یاد می‌کنند، محتمل می‌نماید که این دو داستان و شاید یکی دو منظومه دیگر همه اثر یک نفر باشند.

۳۳. آویز اسم مصدر از آویختن و به معنی آویزش و آویختن در یکدیگر هنگام نبرد است. در شاهنامه (۱۲۱۵/۲۶۶/۴) آمده است:

برانگیخت از جای شب‌دیز را

تن و جان بیاراست آویز را

۳۴. خشت در اینجا به زیر یکم آمده است. ولی خوانش آن بر طبق برهان قاطع به زیر یکم است. در شاهنامه نیز به زیر یکم آمده است (۲/۱۴۴/۲۶۸):

بر آمد درخشیدن تیر و خشت

تو گفתי هوا بر زمین لاله کشت

برهان قاطع شکل این سلاح را چنین توصیف کرده است: «و آن نیزه کوچکی است که در میان آن حلقه‌ای از ریسمان با ابریشم بسته باشند و انگشت سبابه را در آن حلقه کرده به جانب خصم اندازند «چنانکه از بیتی از ویس و رامین (چاپ م. تودوا - ا. گواخاریا، تهران ۶۸/۳۲، ۱۳۴۹) برمی‌آید، در بن این نیزه سه دانه پر کار می‌گذاشتند:

پیمبر شد میان هر دو لشکر

خندنگ چار پرّ و خشت سه پر

و نیز نک به ویس و رامین ۵۱۸/۳۲ و ۳۳. سلاحی که برهان قاطع شکل آن را شرح داده است، سومریان، اسکت‌ها، یونانیان و رومیان نیز می‌شناخته‌اند و رومیان آن را Amentum می‌نامیده‌اند، هنگام پرتاب خشت ریسمانی که در میان یا در بن این نیزه می‌پیچیده‌اند باز می‌شده و خشت پیچان به سوی هدف می‌رفته و این پیچش نیروی تأثیر سلاح را بالا می‌برده است.

۳۵. نک به: مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران ۱۳۵۴، رویه ۴۵ و ۱۳۴؛ صد در بندهشن، به کوشش دابار، بمبئی ۱۹۰۹، رویه ۹۰-۹۸.

۳۶. شاهنامه، ۹/۲۲۰/۳۵۱۸ به جلوه.

۳۷. در اصل: به.

۳۸. تقلید از این بیت شاهنامه است (۴/۱۹۶/۱۳۰۰x):

برو راست خم کرد و چپ کرد راست

خروش از خم چرخ چاچی بخاست

۳۹. در اصل: شصت.

۴۰. در اصل: شصتش.

۴۱. در این بیت گویا گشتگی روی داده است. چون بهرام و مریخ هر دو یک ستاره‌اند و پیر نیز باید گشته تیر باشد شاید: چو بهرام و ناهید و کیوان و تیر.

۴۲. طاق‌دس همان طاق‌دیس است به معنی (به شکل گنبد آسمان).

